

# پیوند اصولگرایی و تکثرگرایی...

نیم‌نگاهی به سیاست و دیانت در اندیشه آیت‌الله طالقانی

علیرضا پرهیزکار



حائری یزدی است. مدتی نیز در درس مرحوم سید محمد حجت حاضر می‌شود؛ اما در نجف، در درس آیات عظام اصفهانی، حاج شیخ محمد حسین غروی (کمپانی) و آقا ضیاء عراقی شرکت می‌کند. اگر تاریخ تولد ایشان را ۱۲۹۰ شمسی و ۱۲۹۷ راسال ورود به مدرسه ملارضا در تهران و تاریخ بازگشت به تهران و اتمام تحصیل را ۱۳۱۷ یا ۱۳۱۸ بدانیم. (تعبیر و تردیدی است که از ناحیه خودشان مطرح شده است) و اگر فرض بگیریم که در دوره تحصیلی مستمراً به کار علمی اشتغال داشته‌اند، حدوداً ۲۰ سال به تحصیل مشغول بوده‌اند. آیت‌الله طالقانی جریان بازگشت خود را به تهران این گونه بیان می‌کند، «پس از دوره تحصیلی و درگذشت پدر، به اصرار دوستان و آشنایان به تهران برگشتم (۱۳۱۷/۱۳۱۸)؛ چون احساس

۱۳۳۶ تعطیل و آیت‌الله طالقانی به مدت یک سال زندانی می‌شود. در تابستان ۱۳۳۹ جبهه ملی دوم مجدداً شکل می‌گیرد. آیت‌الله طالقانی نیز به آن می‌پیوندد؛ اما پس از گذشت چند ماه، به دلیل روحیات ملی‌گرای آنها و فاصله‌گیری از اسلام از جبهه ملی جدا می‌شود. در سال ۱۳۴۰ به همراه مهندس بازرگان و دکتر سبحانی، نهضت آزادی را تشکیل می‌دهند که جزو اولین گروه‌های سیاسی با ایدئولوژی اسلامی به حساب می‌آید. در سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ و ۱۳۴۱ در کنفرانس اسلامی شرکت و در آتجام مسئله فلسطین را مطرح می‌کند. او نگرش «جهان‌اسلامی» داشت و در همین راستا به مسئله فلسطین و اشغال آن بسیار بها می‌داد؛ امری که در آن زمان کمتر کسی به آن می‌پرداخت. در بهمن ماه سال ۴۱ و در جریان رفتارندوم شاه‌پریار سوم دستگیر و چند ماه بعد و در ماه محرم آزاد می‌شود. در پی قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ و صادر شدن اطلاعیه نهضت آزادی تحت عنوان «دیکتاتور خون می‌ریزد»، مأموران رژیم، همه جا به دنبال او می‌گردند تا سرانجام در لوسان و برای چهارمین بار دستگیر می‌شود. او جریان دستگیری‌اش را این گونه تعریف می‌کند، «صدای غرش خودروهایی ارتش در کوهستان پیچید و من نگران شدم که این جنایتکاران برای پیدا کردن من، نسبت به روستاییان بی‌گناه به هر جنایتی دست بزنند؛ لذا بر فراز تپه‌ای رفتم و دست تکان دادم و صدایشان زدم. همگی شگفت‌زده به طرف من آمدند و گفتند، «چند روز است به دنبال شما می‌گردیم». به آنها گفتم، «من اینجا بودم، شما بی‌خود، این طرف و آن طرف می‌گردید». در پی این دستگیری به ۱۰ سال زندان محکوم؛ اما در سال ۴۶ آزاد می‌شود. او در زندان تفسیر قرآن می‌گوید و حاصل دستنوشته‌های تفسیری آن دوران چند جلد کتاب «پرتوی از قرآن» است. در سال ۱۳۵۰ به دلیل حمایت از مردم مظلوم فلسطین به زایل تبعید می‌شود و در سال ۵۲ به تهران بازمی‌گردد. در سال ۵۴ مجدداً به زندان می‌افتد و تا سال ۵۶ بلا تکلیف است و آنگاه به ۱۰ سال زندان محکوم می‌شود و سرانجام در ۸ آبان ۱۳۵۷ و در بحبوحه انقلاب، به کمک نیروهای مردمی از زندان قصر آزاد می‌شود. راهپیمایی سرنوشت‌ساز و تاریخی تاسوعای ۵۷ توسط وی، رهبری و هدایت و منزلت محل آمد و شد انقلابیون میشود. او در جریان پیروزی انقلاب و پس از آن، همکاری همه جانبه‌ای با امام خمینی (ره) دارد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت در مجلس خبرگان قانون اساسی درمی‌آید و از طرف امام خمینی (ره) به عنوان امام جمعه تهران منصوب می‌شود. سرانجام در تاریخ ۵۸/۶/۱۹ به دلیل کهولت و بیماری از این سرا

کردم که جوانان ما از جهت عقاید و ایمان در معرض خطر قرار گرفته‌اند و به پیروی از روش مرحوم پدر جلاستی را برای عده‌ای از جوانان و دانشجویان درباره بحث در اصول و عقاید و تفسیر قرآن تشکیل دادم.

آیت‌الله طالقانی در پی ورود به تهران به ترویج معارف دینی می‌پردازد و از دل همین معارف، مبارزه با رژیم را می‌آموزد. او به نهج‌البلاغه پناه می‌برد و با همکاری آیت‌الله کمره‌ای به تحقیق در بحث‌های مربوط به حکومت و دیگر مباحث نهج‌البلاغه می‌پردازد که نتیجه آن پژوهش‌ها، تبدیل نهج‌البلاغه به ۲۲ کتاب است به همراه مقدماتی که بر آن می‌نگارند.

آیت‌الله طالقانی، اولین زندانی شدن خود را، در پی درگیری با مأموران رضاخان تجربه می‌کند. این دوره زندان که نزدیک به ۳ ماه طول می‌کشد در سال ۱۳۱۸ و در سن ۲۸ سالگی رخ می‌دهد. پس از برکناری رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ جو نسبتاً آزادی بر کشور حاکم می‌شود. گروه‌های ملی، کمونیست، مذهبی و نیز وابستگان به حکومت، فعالیت می‌کنند. آیت‌الله طالقانی در همان سال کانون اسلام را تأسیس می‌کند و جلسات سخنرانی، تفسیر و بحث و مناظره را تشکیل می‌دهد. مجله دانش‌آموز را منتشر می‌کند و در همین جلسات با سحابی و بازرگان آشنا می‌شود. پس از کودتای ۲۸ مرداد، آیت‌الله طالقانی به اتفاق گروهی دیگر، نهضت مقاومت ملی را تشکیل می‌دهد که در پی یورش همه جانبه رژیم در سال

مردم روستای «گلیرد» خاطرات زیادی از او به یاد ندارند. داستان سفر او به شمال، شاید تنها خاطره‌ای باشد که برایت نقل می‌کنند و وقتی در مسیر شمال راهش را گم می‌کند به یک طالبش (چوپان) پناه می‌برد تا شب را نزد او بماند و طالبش که درخواست او را می‌شنود می‌گوید، «سید! من از تو یک سؤال دارم اگر درست جواب دادی، می‌فهمم که «مجتهد»ی و امشب به تو جا می‌دهم و اگر جواب ندادی، سرت را می‌برم». «آسید آقا» که خطر را در دو قدمیش حس می‌کند، مجبور به قبول می‌شود. طالبش می‌پرسد، «چرا وقتی تیمم می‌کنند، دست را بر خاک می‌زنند و بعد به صورت می‌کشند؟» «سید آقا» در آن دو راهی مرگ و زندگی با خود می‌اندیشد که اگر بخوام بحث‌های طلبگی را مطرح کنم و جواب علمی به او بدهم، بعدش هم باید سرم را به او بدهم. بعد از کمی فکر کردن به چوپان می‌گوید، «می‌دانی چرا دست به خاک می‌کشند؟ برای اینکه بگویند: خاک بر سرم، آب ندارم، چه کنم؟» طالبش که از این جواب خیلی خوشش می‌آید، «آقا سید محمود» را با احترام زیاد به خانه می‌برد و درست و حسابی از او پذیرایی می‌کند.

این داستانی بود از زندگی پدر بزرگ شخصیت مورد بحث «آیت‌الله سید محمود طالقانی» که برای شروع سخن، آن را نقل کردیم. در این مقاله بنا داریم به اندیشه‌های اجتماعی «آیت‌الله سید محمود طالقانی» بپردازیم؛ اما پیش از آن نگاهی کوتاه به زندگی «سید محمود» خواهیم افکند. سپس به زمینه‌های اجتماعی و خانوادگی می‌پردازیم که در شکل‌گیری شخصیت و اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی او مؤثر بوده‌اند. پس از آن، بدنه بحث را با تبیین اندیشه‌های اجتماعی سیاسی آیت‌الله طالقانی می‌سازیم و سرانجام کار نیز اشاره‌ای خواهیم داشت به آثار مکتوب او و آثاری که دیگران درباره ایشان نگاشته‌اند. (ش. ۱۳۵۸، ش. ۱۲۹۰)

روستای گلیرد از توابع طالقان زادگاه اوست. تاریخ ولادتش را ۱۵ اسفند ۱۲۹۰ (ش. گفته‌اند. نام پدر بزرگش (سید محمود) را بر او می‌نهند. در ۵ سالگی وارد مکتب خانه می‌شود و در ۷ سالگی به تهران می‌رود تا مجبور نباشد زندگی دور از پدر را پیش از این تحمل کند. پدرش سید ابوالحسن روحانی و ساکن قنات آباد تهران بود و در مدرسه «مروی» تدریس می‌کرد؛ اما «سید محمود» تحصیل را در مدرسه دینی «ملارضا» آغاز می‌کند و ۳ سال بعد یعنی در ۱۰ سالگی برای تحصیل به قم می‌آید؛ ابتدا به مدرسه رضویه می‌رود و پس از آن به مدرسه فیضیه نقل مکان می‌کند.

برادرش سید تقی می‌گوید، «بیشتر درس او نزد [آیت‌الله] شیخ عبدالکریم حائری بود. در این مدت آسید محمود همه‌اش در حال مطالعه و غرق در درس بود. گاه نیمه‌های شب از خواب بیدار می‌شدم و می‌دیدم که ایشان یا مشغول مطالعه یا در حال نماز خوانده است. بعضی اوقات که متوجه بیداری من می‌شد، می‌گفت، «سید تقی! بیداری؟» می‌گفتم، «بله». می‌گفت، «الآن موقع خوبی است برای مطالعه، اگر می‌خواهی بلند شو، وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان. خوابت هم ببرد، بعد مطالعه کن.» می‌گفتم، «الآن بلند می‌شوم». در آن موقع بین همدوره‌ای‌های ایشان و طلبه‌ها، نظیر ایشان خیلی کم بود. او پس از مرگ پدر، حاضر نمی‌شود، امام جماعتی مسجد پدرش را بپذیرد. در این باره به برادرش می‌گوید، «آدم نباید اسلام و برنامه مبارزه‌اش را در محدوده خانه و یک مسجد، آن هم در یک محله کوچکی چون قنات‌آباد قرار دهد. من کارهای مهم‌تری دارم که بعداً برایت توضیح می‌دهم؛ الان هم باید درسم را بخوانم.»

ایشان مدتی را برای تحصیل به نجف می‌رود و پس از کسب درجه اجتهاد، دوباره به قم بازمی‌گردد و در درس آیت‌الله حائری یزدی شرکت می‌کند. سپس به تهران می‌رود و در درس فلسفه و تفسیر آیت‌الله کمره‌ای حاضر می‌شود.

درباره اساتید ایشان باید گفت: بیشترین مدت تحصیلشان در قم است و در این میان مطرح‌ترین استاد او آیت‌الله شیخ عبدالکریم

در ذیل آیه ۱۸۹ سوره بقره می‌گوید، «از نظر عالی اسلامی، حکومت از آن شریعت الهی است که مظهر و اراده حاکمیت خداوندی است» «ان الحكم الا لله» و امام و خلیفه اسلامی مسئولیت و نظارت بر اجرا دارد. ما شیعه معتقدیم که مجتهد جامع الشرایط از امام (ع) نیابت دارد. قدر مسلم این نیابت در امور حسبیه است و چون حفظ نظم و حقوق عمومی از اکتل و اوضاع موارد حسبیه است، پس نیابت علما در این موارد مسلم و وجوب اقامه این وظایف، حتمی است.»



کمی می‌کند، تا زندگی جاودانه‌اش را آغاز کند، روحش تا ابد در تنم باد.

#### زمینه‌های خانوادگی و اجتماعی

موضوع این مقاله، اندیشه‌های اجتماعی سیاسی آیت‌الله طالقانی است، اما برای ایجاد بستری که در آن بهتر بتوان تاروپود افکار او را کاوید و سیر شکل‌گیری اندیشه‌هایش را به تصویر کشید، به زمینه‌های خانوادگی او نگاهی می‌افکنیم. در این خصوص، به ویژگی‌ها و شیوه‌های رفتاری پدرش اشاره‌ای خواهیم کرد و پس از آن پیکان اشاره را به سمت آن دسته از مسائل اجتماعی و سیاسی خواهیم چرخاند که در شکل دهی افکار او مؤثر افتاده‌اند. پدر سید محمود، ابوالحسن نام داشت. وی در سال ۱۲۷۸ ه. ق. در گلپرد طالقان به دنیا می‌آید، برای تحصیل علوم دینی به قزوین، تهران، اصفهان و آنگاه به نجف و کربلا می‌رود و در درس سید اسماعیل صدر و میرزای شیرازی شرکت می‌کند. سپس به تهران و مدرسه مروی بازمی‌گردد. در تهران تشنگان حقیقت را از علم و تقوای ستودنی‌اش سیراب می‌کند و خود از طریق ساعت‌سازی امرار معاش می‌کند. چند ویژگی درباره او قابل توجه است که آثار آن را در فرزندش می‌توان مشاهده کرد.

الف) با مرحوم مدرس دوست بود و با او همکاری می‌کرد. در جریان ارتباط پدر با مرحوم مدرس، سید محمود نیز با شجاعت، صراحت و لهنجه و روحیه مبارز مدرس آشنا می‌شود.

ب) پدر آقای طالقانی، با مظاهر سلطه دولتی به شدت مخالفت می‌کرد، به طوری که مانع گرفتن شناسنامه برای فرزندانش شد و به همین دلیل تاریخ دقیق تولد آیت‌الله طالقانی با آنچه در شناسنامه درج شده، مغایرت دارد. او با زدن پلاک به در منزل و فرستادن نزدیکان به سربازی، به شدت مخالفت می‌کرد. این گونه روحیات، حساسیت و دشمنی سید محمود را نسبت به حکومت افزایش می‌داد.

ج) آقا سید ابوالحسن اهل تقوا و فضیلت بود. حضرت امام خمینی (ره) در پیام خود هنگام ارتحال آیت‌الله طالقانی می‌آورند: «رحمت خداوند بر پدر بزرگوار او که در رأس پرهیزکاران بود و بر

روان خودش [سید محمود] که بازوی توانای اسلام بود.» از سویی آقا سید ابوالحسن نسبت به سرنوشت دینی جوانان حساس بود و برای نسل جوان جلسات مذهبی تشکیل می‌داد. همین روحیات را می‌توان در فرزندش نیز به خوبی مشاهده کرد. این مسئله در ادامه بحث با وضوح بیشتری آشکار می‌شود.

د) پدر آیت‌الله طالقانی با پدر مهندس بازگان در ارتباط بود. این امر زمینه‌های آشنایی این دو را با یکدیگر فراهم کرد؛ چنانچه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، آیت‌الله طالقانی با اینکه مهندس بازگان را فرد مناسبی برای نخست وزیری نمی‌داند، اما درباره او می‌گوید، «من با آقای بازگان دوست صمیمی هستم؛ دوستی نزدیک به چهل سال. روابطمان روابط خانوادگی است.» چون بحث ما در عوامل تأثیرگذار بر اندیشه آیت‌الله طالقانی است؛ ذکر این نکته به جاست که در واقع ارتباط اصلی ایشان با مهندس بازگان، پس از بازگشت به تهران و اتمام دوره تحصیل و رسیدن به نوعی پختگی فکری آغاز شد؛ دوره‌ای که در صدد تبلیغ دین برآمده بود.

اما در مورد زمینه‌های اجتماعی و سیاسی به چند مورد اشاره می‌شود:

الف) طالقانی یک روستازاده ساکن روستا و فرزند روحانی مورد احترام آنجا بود. در چشم مردم روستا، او فرزند یک روحانی بود که توانسته بود به دلیل برخی توانایی‌ها و شایستگی‌ها، در پایتخت برای خود مسجدی و مریدانی پیدا کند. لذا سید محمود کودکی‌اش را در محیطی توأم با احترام، آرامش و آزادی گذراند، اما یکباره به مرکز سلطه رضاشاه؛ یعنی تهران انتقال یافت؛ جایی که افراد حتی برای نفس کشیدن باید از آژان‌های رضاخان مستند اجازه می‌گرفتند. شرایط برای خانواده سید محمود از دیگران سخت‌تر بود؛ چون پدر سید محمود یک روحانی بود و رضاخان از این قشر کینه دیرینه داشت. طالقانی پس از رفتن به قم، همان پنجاه‌های استبداد رضاخانی را بر گلوی قم نیز مشاهده کرد. لمس این فشارها و فضاهای اختناق آمیز، او را به سمت مفهوم «آزادی» کشانید؛ آزادی که به معنای رهایی است؛ رهایی از استبداد و ظلم



**در منظر آیت‌الله طالقانی هر نوع حکومت غیر دینی نامشروع است و در عصر غیبت، حکومت دینی مشروع، حکومت نایبان امام عصر (ع) یعنی عالمان دینی است؛ کسانی که علاوه بر نیابت علمی از امام معصوم، برخوردار از ملکه تقوی و به دور از هوا و هوس باشند. این عالمان باید مسیر کلی حرکت جامعه را به گونه‌ای طراحی کنند که جامعه از حدود شرعی خارج نگردد.**

و ستم. (ب) دومین مسئله تأثیرگذار بر اندیشه‌های آیت‌الله طالقانی که به دلیل وضوح، شاید کمتر به چشم آید، مسئله حضور ۲۰ ساله او در محیط حوزه و در جمع روحانیون است. در این فضا، طالقانی با آرمان‌های اصیل حوزه و معارف دینی آشنا شد و دستمایه‌های فکری او شکل یافتند و بنا به گفته خودش، راه حل مصائب جامعه را نیز از دل متون دینی بیرون کشید. البته او حوزه را در انجام وظایفش کامل نمی‌دید و بر آن نقد داشت.

آیت‌الله طالقانی در مقدمه خود بر کتاب حکومت از نظر اسلام (نوشته آیت‌الله محمد حسین نائینی) بیان نسبتاً مفصلی دارد از آنچه تاکنون گفتیم که به دلیل گویایی و وافق بودن به مقصود، آن را در اینجا می‌آوریم:

از آن روزی که اینجانب در این اجتماع چشم گشودم، مردم این سرزمین را زیر تازیانه و چکمه خودخواهان دیدم. هر شامگاه در خانه، منتظر خبری بودیم که امروز چه حوادث تازه‌ای رخ داده و چه کسی دستگیر، تبعید یا کشته شده و چه تصمیمی درباره مردم گرفته‌اند. پدرم که از علمای سرشناس و مجاهد بود، هر روز صبح که از خانه بیرون می‌رفت، ما اطفال خردسال و مادر بیچاره‌مان تا مراجعتش در هراس و اضطراب به سر می‌بردیم. آن روزها، خردسالی را با این مناظر و خوف و هراس و فشار و ناراحتی به سر بردم.

آن دوره‌ای که در قم سرگرم تحصیل بودم، روزهایی بودند که مردم این کشور سخت دچار فشار استبداد بودند. مردم از وحشت یکدیگر می‌رمیدند. جان و مال و ناموس مردم تا عمده اهل علم و روسری زنان مورد غارت و حمله مأمورین استبداد بود. این وضع چنان بر روح و اعصاب فشار می‌آورد که اثر آن، دردها و بیماری‌هایی است که تا پایان عمر باقی خواهند بود. در آن روزها با خود می‌اندیشیدم که این بحث‌های دقیق در فروغ و احکام مگر برای عمل و سعادت فرد و اجتماع نیست؟ مردمی که یک فرد و یا یک دسته بی‌پروا و این گونه، بر او حکومت و ستم می‌نمایند، آیا روی صلاح و سعادت خواهد دید؟ آیا نباید نیروی فکر و عمل را برای ایجاد محیط مساعد و جلوگیری از اراده‌های خودخواهانه صرف کرد؟

آیت‌الله طالقانی در ادامه اشاره‌ای دارد به وضع حوزه و به موضوعی که علما در مسئله مشروطه خواهی که جمعی به نفع مشروطه فتوا دادند و برای جهاد به پا خاستند و عده‌ای هم علم مخالفت با آن را به پا داشتند. او می‌افزاید، «این تضاد جمعی از پیشوایان دینی، این محیط تاریک، این تأثرات روحی، قهراً به مطالعه و دقت بیشتر در آیت قرآن حکیم و کتاب شریف نهج البلاغه و تاریخ و سیره پیامبر اکرم و ائمه هدی (ع) وادارم کرد. بر خورد با بعضی از اساتید و علمای بزرگ دستگیرم شد؛ کم‌کم خود را در محیط روشنی دیدم و بارش‌های دین آشنا شدم و قلبم مطمئن شد و هدف و مقصود را از نظر وظیفه اجتماعی تشخیص دادم و تا توانستم به توفیق خداوند از دیگران هم دستگیری کردم. (ج) سومین عامل تأثیرگذار، آشنایی او با جریان مارکسیستی موجود در ایران و با افکار آنهاست. آن طور که خود نقل می‌کند، اولین زندانی شدنش در سن ۲۸ سالگی تأثیر زیادی بر او می‌گذارد. غیر



آیت‌الله طالقانی در زنجان سن ۱۳۱۵. شگفت‌موجوگانها.





اشباع بیش از حد غریزه شهوات و ستیزه جویی و سقوط می کشاند. (چنانکه در تمدن قرن، این خطر روز افزون است) و این با حکمت آفرینش سازگار نیست. ۲۰۰

#### حکومت اسلامی

آیت الله طالقانی حاکمیت را ابتدائاً و اصالتاً از آن خدای داد، یعنی اراده و خواست او باید در همه جا و همه چیز جاری باشد، در طبیعت و ماوراء طبیعت؛ در روابط فردی بین انسان ها و روابط اجتماعی آنها. این حاکمیت مطلق خداوندی، وقتی به روابط انسانی وارد می شود و در زمان غیبت قرار می گیرد، به دست عالمان دینی اجرا می شود که اهل عدالتند.

حکومت دارد، در اختیار و اراده و اجتماع انسانی هم که جزء ناچیزی از جهان است، همان اراده باید حاکم باشد و حکومت تنها برای خداوند است، «ان الحكم الا لله» این اراده خداوندی، وقتی خواست برای بشر ظهور کند، به صورت قانون و نظامات در آمد و در مرحله بعد، کسانی حاکم به حق و ولی مطلقند که اراده و فکر و قوای درونی آنان یکسره تسلیم این قوانین باشد که (این افراد) همان پیامبران و امامان هستند الامام هو الحاکم بالكتاب، والدائن بدين الحق، الخاسر نفسه على ذات الله و به نام ولی و خلیفه و امام و امیرمؤمنان خوانده می شوند، نه ملک و پادشاه و خداوند کار و مالک الرقاب. بدین جهت ماسیعه معتقدیم که خلیفه و امام باید عصمت معنوی داشته باشد.

حکم و اراده مطلق از آن خداست، و هم غصب مقام امام است و هم غصب حقوق و نفوس و اموال مسلمانان، ولی تحدید به وسیله قانون در حد امکان تهدید غصب خدا و خلق است؛ گرچه (غصب) مقام امام باقی است. او در ادامه با مثالی، حکومت غیر دینی نامحدود و غیر دینی محدود شده را این گونه به تصویر می کشد: «تصرف مطلق و غیر محدود مانند نجاست است که محل آن پاک نمی شود، مگر آنکه عین ازاله شود و تصرف و قدرت محدود مانند متنجس شدن محل است که قابل تطهیر می باشد.» تا به حال روشن شد که در نظر آیت الله طالقانی هر نوع حکومت غیر دینی نامشروع است و در عصر غیبت، حکومت دینی مشروع، حکومت نائبان امام عصر (ع) یعنی عالمان دینی است؛ کسانی که علاوه بر نیابت علمی از امام معصوم، برخوردار از ملکه تقوی و به دور از هوا و هوس باشند. این عالمان باید مسیر کلی حرکت جامعه را به گونه ای طراحی کنند که جامعه از حدود شرعی خارج نگردد. اما نیابت عالمان دینی، نیابتی عام است. یعنی امام عصر (عج) به طور خاص و موردی، دست فردی را به عنوان جانشین خود بالا نبرده است، بلکه شارع مردم را مورد خطاب قرار داده و به آنها ملاک هایی کلی و عام ارائه کرده تا از طریق آن نایب امام را تشخیص دهند. از همین جانشین مردم در حکومت آشکار می شود. مردم باید بر اساس آن صفاتی که برای نایب امام بیان شده، او را برگزینند.

درباره حاکم اسلامی و هر یک از متصدیان حکومت این نکته مهم است که هر کدامشان اگر از حدود و وظایف خود خارج شوند، موجب انعزال و برکناری خود به خودی آن متصدیان می گردد، نظیر باب امانت در فقه که با اندک خیانت، امان، خود به خود معزول می شود. از این رو حاکم دینی، هر چند عادل است، ولی چون معصوم نیست، گروهی از افراد صالح و اهل خرد باید بر کارهای او نظارت کنند و مشروعیت چنین هیئتی برای نظارت، بنابر اصول مکتب امامیه (که این گونه امور را از وظایف نواب امام می دانند) به این است که با مجتهدین در میان انتخاب شدگان یا مجاز از طرف مجتهدین باشند. این مشروعیت با نفس انتخاب حاصل نمی شود.

امادر خصوص اختیارات یا وظایف حاکم دینی، شاید در نظرات او بتوان نوعی ابهام را مشاهده کرد. در ذیل آیه ۱۸۹ سوره بقره و در کتاب تفسیری خود به وظیفه اجرایی و نظارتی حاکم اشاره دارد، اما در مصاحبه خود پس از انقلاب به بعد نظراتی می پردازد که می گوید، «روحانیت با همه نظارت خود به درد مردم برسد... آیا باید وزارت می گرفتیم؟ این کار با مواضع روحانیت جور در نمی آید، نه

پس از این مرحله، کار اجتماع به دست علمای عادل و عدول مؤمنین است که هم عالم به اصول و فروع و فایده و هم خود (دارای) ملکه عدالتند و اینجانب نوبت به انتخاب و تعیین مردم می رسد به حسب اوصافی که بیان شد. همچنین در ذیل آیه ۱۸۹ سوره بقره می گوید، «از نظر عالی اسلامی، حکومت از آن شریعت الهی است که مظهر اراده حاکمیت خداوندی است «ان الحكم الا لله» و امام و خلیفه اسلامی مسئولیت و نظارت بر اجراء دارد. ماسیعه معتقدیم که مجتهد جامع الشرائط از امام (ع) نیابت دارد. قدر مسلم این نیابت در امور حبسیه است و چون حفظ نظم و حقوق عمومی از اکمل و اوضح موارد حبسیه است، پس نیابت علما در این موارد مسلم و وجوب اقامه این وظایف، حتمی است.

او بر اساس این نگرش می گوید که تسلط داشتن و حکومت داشتن، چه در مقام تکوین و چه در مقام تشریح، از آن خداوند است و یا کسانی که مأمون از سوی او باشند. روشن است که او صرفاً حکومت امام معصوم (ع) یا عالمی را که از ناحیه امام (ع) نیابت دارد، می پذیرد و غیر آن را نامشروع می شمارد. او در این باره در شرح خود بر کتاب «تنبيه الامه و تنزيه المله» حکومت مشروطه شاهی را این گونه توصیف می کند:

«فصل دوم در اثبات محدود نمودن سلطنت است به قدر امکان، اگر چه اصل آن غصب و غیر مشروع باشد. باید متوجه بود که سلطنت محدود، هم غصب حق خدای تعالی می باشد، چون



**اواعتماد راسخ دارد که هر فکری از سوی هر کسی در مخالفت یا دین مطرح شود، در برابر اسلام تاب مقاومت ندارد و اسلام همیشه چند گام جلوتر از اندیشه های درست یا نادرست بشری قرار می گیرد. از این رو می باید به دیگران اجازه بیان نظر و فعالیت بدهیم و این کار با مال به تقویت دین می انجامد.**

از قساوت ها و شکنجه های رژیم که با گوشت و پوست خود لمس می کند، به مبارزینی دیگری که تا آن موقع کمتر امکان آشنایی با آنها برایش فراهم بود، برمی خورد. آیت الله طالقانی با یکی از افراد گروه ۵۳ نفره که بعدها حزب توده را تشکیل دادند، هم سلول و در آنجا با نظریات آنها آشنایی می شود و بحث های مفصلی را با آنها انجام می دهد و در عین حال که سعی می کند آنها را نسبت به اعتقادات خود و خدانشناسی متقاعد کند، از اهداف و عقاید آنها نیز آگاهی پیدا می کند. مواجهه او با کمونیست ها بخشی از افکار او را جهت می دهد و در می یابد که اندیشه ها و مطالعاتش را در چه مسیری باید حرکت دهد. در همین راستا، کتاب اسلام و مالکیت را می نویسد؛ از آزادی می گوید و منظورش مقابله با افراطی گری جریان مارکسیستی است که می خواهد به هر زحمت و فشاری که شده انسان را در قالب تنگ اقتصاد جادهد و امور فطری و انسانی بشر را به عنوان سرریزهای آن قالب زحمت و جزو ضایعات و دورریزها به حساب آورد.

د) آیت الله طالقانی با قشر دانشجو و دانشگاهی نیز رفت و آمد مستمر داشت؛ چه در کارهای تبلیغی برای آنها و چه در برخی از کارهای مشترک با آنها. این گروه با از افشار مذهبی بودند و با روحیات عمدتاً ناسیونالیستی داشتند. آیت الله طالقانی، ضمن آشنایی با روحیات و نظرات آنها، خط مشی های مشخصی را برای برخورد با آنها برمیگزیند.

#### شبهه ها

آیت الله طالقانی بر این باور است که یک اندیشمند اجتماعی هنگامی فرآورده فکریش درست و کامل می شود که علاوه بر توجه به عناصر مادی پدیده ها، به عناصر معنوی و غیرمادی آنها نیز توجه کند. انسان را با عواطف و احساساتش، با فطرت و تمام روحیاتش در نظر گیرد، آنگاه به تحلیل رفتار او بپردازد؛ تقریباً همان چیزی که امروزه در جامعه شناسی وجودی مطرح است. البته جامعه شناسان وجودی، نگاه خاصی به انسان دارند و آیت الله طالقانی به انسان از منظری اسلامی می نگرد. او می گوید، «محققین اجتماعی، اوضاع و تحولات اندیشه ها و اجتماعات بشری را نموداری از تحولات عناصر طبیعی و مادی می پندارند و نقش آثار معنوی و غیر مادی را به حساب نمی آورند. بیشتر صاحب نظران به این مطلب توجه ندارند که چگونه وضع اجتماعی و اقتصادی نتیجه اعمال و رفتار افراد و طبقات اجتماعی است و اعمال و رفتار، از آثار نفسی و اخلاقی هستند و نمی توان ظاهر زندگی را از باطن و نفسانیت منفک ساخت؛ به همین سبب، در سرزمین و کشورهای شرق که به وسیله ادیان و مصلحین، ایمان و مسئولیت اجتماعی و عواطف انسانی نفوذ داشته، به آنکه در ادوار قدیم قوانین و شرایع مدون و وسیع در امور مالی و اقتصادی نداشتند و چه بسا اختلاف زندگی هم بسیار بوده، دچار بحران و اختلاف طبقاتی کمتر شده اند و از این رو نظریات و فرضیه های اقتصادی و اجتماعی کمتر به چشم می خورد.

مسئله دیگری که در روش شناسی یا مبانی اندیشه او برجسته است، نوع نگاه او به قرآن است و جایگاهی که در مواجهه با اندیشه های جدید برای قرآن قائل می شود. آیت الله طالقانی قرآن را کتاب هدایتی می داند که قلمرو حضورش در جامعه، همه شئون نفسانی، اخلاقی، قضایی و حکومتی را دربرمی گیرد؛ یعنی، به حضور قرآن در عرصه های مختلف زندگی معتقد است و به اندیشه بشری در قالب بحث قرآنی «شوری» معنای می بخشد. او در عین حال بر این باور است که: «دانشمندان اهل فکر و محققین باید کلیات عقلی و فلسفی و معلومات خود را در طریق فهم هدایتی قرآن قرار دهند، نه آنکه قرآن را محدود به دریافت های خود کنند.»

ی، یا در ذیل آیه ۲۱۴ سوره بقره، «کان الناس امه واحده... دین را معیار تشخیص حق و باطل و راهگشای عقل در موارد تعدد و تعارض آراء معرفی می کند: «آنگاه که انسان دریافت های خود را به صورت قضایا و احکام و استنتاج ها در می آورد و می گوید تا با تعقل و اختیار آزاد، هدف ها و موازین اعتقادی و اجتماعی را تشخیص دهد، اختلاف هایی در عقاید و آراء و روش ها پیدا می آیند. در آغاز همین مرحله (از تکامل معرفتی انسان) است که باید هدایت برتری پرتو افکند تا خرده های مستعد را برانگیزد و مقیاس ها و موازینی را برای دریافت حق و باطل بنیاماند. «فبعث الله النبیین مشیرین و منذرین... بیداری عقل بشری در آغاز حرکت به سوی تعقل و علم مرحله بس خطیری است که بدون رهبری عالی، یکسر انسان و اجتماع را به سوی





**آیت الله طالقانی در عین حال که بین خود و دیگران، اختلاف در راه و عقیده را می‌دید، اما همگان را در امری مشترک می‌دید و آنها را به اتحاد بر سر مشترکات دعوت می‌کرد و این کار به معنای تأیید همه جانبه دیگران نبود. او مبارزه با استبداد و شوق برای آزادیخواهی را نقطه مشترک همه گروه‌ها می‌دانست و همگان را به اتحاد بر سر این امور مشترک فرا می‌خواند.**

و این حقیقت واحد را دین اسلام می‌داند که علاوه بر اعتقاد، به آن عشق می‌ورزد و حتی رسالت خود را رساندن دین به مردم و تبلیغ آن می‌داند. طالقانی شروع کار تبلیغی را پس از اتمام تحصیل و در سال های ۱۳۱۷ تا ۱۳۱۸ به این گونه بیان می‌کند، «چون احساس کردم که جوانان ما از جهت عقاید و ایمان در معرض خطر قرار گرفته‌اند، به پیروی از روش مرحوم پدرم، جلساتی را برای عده‌ای از جوانان و دانشجویان درباره بحث در اصول عقاید و تفسیر قرآن تشکیل دادم.

او در سخنرانی اربعین حسینی در مسجد هدایت سال ۵۷ نیز همین سخن را تکرار می‌کند، «در هر شرایطی که بودم، در این کشور، مواج، در شرایط آرام، طوفانی، طوفان‌های پس از آرمش، آرامش‌های پس از طوفان، همیشه سعی داشتیم طبقه جوان را با سرچشمه دین و منبع دین و اصل دین، با قرآن و سنت پیامبر خدا و ائمه هدا [آشنا کنیم] و درباره مجتمع عدل اسلامی بحث کنم. آیت الله طالقانی در مقدمه کتاب «تنبیه الامه و تنزیه المله» اشاره به پیدایش برخی گروه‌های متکثر فکری و اعتقادی می‌کند که به دلیل عدم تبیین درست دین، برداشت‌های ناصوابی از دین پیدا کرده‌اند. گاهی جوانان هوشیار مسلمان که خواه و ناخواه با مسلک‌ها و مرام‌ها برمی‌خورند، با تعجب می‌پرسند این دین که برای همه چیز کوچک و بزرگ قانون و حکم دارد، چگونه امروز از جهت حکومت و وظیفه روشنی را بیان نکرده است؟ به همین جهت آنها در پایه دین سست‌اند و خود را در برابر روش‌های اجتماعی دیگران می‌بازند و راه دشمنی‌ها را با دین و هواداران آن پیش می‌گیرند، و آن دسته از این مردم هوشیار که پایه ایمانی دارند، هر مسلک اجتماعی که خوشایندشان شد، می‌کوشند آن را با اسلام تطبیق دهند و این را خدمت به دین می‌پندارند و این طور می‌نمایند که اسلام مانند زمین بی‌حسابی است که هر کس به آن دست یافت، حق دارد نقشه خود را در آن پیاده کند؛ ولی هنوز به جایی نرسیده، دیگری پی‌ریزی می‌کند؛ در نتیجه بنایی که قابل سکونت و اطمینان باشد، برپا نمی‌شود. این، از آن جهت است که نظام اجتماعی اسلام واضح و روشن بیان نشده تا مسلمانان که امروز در معرض انواع مسلک‌ها و مرام‌های اجتماعی و رنگ‌های نوبه نوی حکومت‌ها قرار گرفته‌اند، میزانی داشته باشند و وظیفه

سلطنت غضبی را محدودتر ساخت، به همان میزان واجب است و به همان اندازه به وضعیت آرمانی که یک حکومت دینی است، نزدیک تر می‌شویم. طبیعی است در چنین فضایی، بنا دارد اختیارات حاکم غیر دینی را محدود سازد، اما آیا همین سخن را در بحث حاکم دینی نیز مطرح می‌کند و به آن معتقد است؟ پاسخ این سؤال را در این بخش از سخنان او که درباره حاکم غیر دینی است، نمی‌توان یافت؛ هر چند نظرات بر حاکم دینی غیر معصوم را لازم می‌داند.

**شورا و نظام شورایی**

مشورت گرفتن و بهره‌گیری از نظر دیگران در زندگی فردی و اجتماعی و اداره کشور بر اساس یک نظام شورایی، از جمله اموری است که طالقانی به آن اهتمام داشت. آیت الله طالقانی پس از مشورت با امام خمینی (ره) و دریافت نظرات امام (ره)، اولین کسی بود که در مدرسه فیضیه قم، نظام شورایی را به عنوان یک راهکار اسلامی برای اداره جامعه مطرح کرد: «... من یک راه به نظر می‌رسد، راه شرعی، راه قانونی، راه دنیاییست، مردم واقعا باید به حساب آیند. مردم واقعا باید سرنوشت خود را به دست گیرند. مردم باید بتوانند راهی برای زندگی خود پیدا کنند. این مسئله‌ای است که علمای ما هفتاد و چند سال با آن مواجه هستند... صدها بار من گفتم که مسئله شوراها از اساسی ترین مسائل اسلامی است. خدا حتی به پیغمبرش با آن عظمت می‌گوید با این مردم مشورت کن، به اینها شخصیت بده تا بدانند که مسئولیت دارند. متکی به شخص رهبر نباشند...»

او در باره شورا در ذیل آیه ۲۲۴ سوره بقره «فان ارادوا فعلا عن تراض و اتفاقا فاجتنبوا» که به صلاح نوزاد و پدر و مادر انجام می‌گیرد، پایه صلاح اندیشی و تفاهم خانواده و در حدود احکام است تا دیگر روابط و مصالح اجتماعی بر آن پایه بالا آید و وسعت یابد.

آیا این مسئله زنده و پیش برنده و مصرح قرآن، نباید به اندازه دیگر مسائل فرعی و فرضی، مورد بحث و توجه و عمل مسلمین باشد و در رساله‌های عملیه عنوان شود؟... پایه و مایه تمدن به معنای واقعی آن همین است؛ مشورت، احترام متقابل، رأی دادن و رأی گرفتن.»

طالقانی در پاسخ به این سؤال که از چه کسانی باید مشورت گرفت و در چه اموری باید مشورت صورت گیرد، در خصوص بخش دوم سؤال به آیه قرآن تمسک می‌کند که در آیه «امرهم شورا بینهم» می‌گوید: در «امور خودشان» مشورت می‌کنند. طبیعتاً اگر کسی به شورا و رأی مردم اهمیت و دهد و آزادی را محترم شمارد، تکثرگرایی سیاسی نیز حلقه‌ای از حلقه‌های تفکر او را می‌سازد و مادر این باره بیش از این توضیح نمی‌دهیم، لیکن با طرح مسئله‌ای جدید در این زمینه، بحث را دنبال می‌کنیم. آیا تکثرگرایی او در عرصه سیاست به معنای تکثرگرا بودن در عرصه اعتقادات هم هست؟ به بیان دیگر، اگر او دیگران را به رسمیت می‌شناسد، آیا الزاماً اندیشه‌هایشان را نیز صحیح می‌داند؟ یا این که اندیشه‌ها را دو دسته می‌کند؛ درست و مطابق با واقع، نادرست و غیر مطابق با واقع؟ از آثار طالقانی به وضوح برمی‌آید که او به واحد بودن حقیقت معتقد است

من و نه آیت الله خمینی هیچ کدام دنبال صدقات و وزارت نیستیم. ما فقط نظرات خواهیم داشت. «در عین حال در مصاحبه‌ای دیگر وقتی از او می‌پرسند، آیا شما کاندید ریاست جمهوری هستید؟ می‌گوید: «... اگر یک وقت وظیفه شرعی به گردن ما گذاشتید، آن مسئله دیگری است.»

در این بیان‌ها نوعی تعارض وجود دارد؛ جز آنکه «ما فقط نظرات خواهیم داشت» را یک موضع سیاسی در یک مقطع خاص بدانیم؛ چنانچه می‌گوید، «این کار با مواضع روحانیت جور در نمی‌آید.» و نمی‌گوید با «وظایف روحانیت.»

در مصاحبه اخیر نیز می‌گوید که پذیرش یک مسئولیت اجرایی مثل ریاست جمهوری ممکن است برای من «وظیفه شرعی» شود، البته ممکن است گفته شود در اول این کار وظیفه عالم دینی نیست؛ اما به عنوان یک ضرورت به وظیفه شرعی او تبدیل می‌شود.

به نظر می‌رسد او هر دو وظیفه اجرا و نظارت را برای عالم دینی قائل باشد؛ با توجه به اینکه آنچه از یک نویسنده به صورت کتاب به نگارش درمی‌آید، معمولاً متقن تر و دقیق تر از چیزی است که در مصاحبه آن هم یک مصاحبه سیاسی بیان می‌شود و گفتیم که در کتاب تفسیری خود و در ذیل آیه ۱۸۹ سوره بقره به هر دو مسئولیت اجرا و نظارت اشاره دارد، با در یآوری کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله مسئله ولایت در امور و اجراء قوانین را مطرح می‌کند، «نوع دوم سلطنت ولایتیه... است که فقط حافظ حقوق و حدود است و جز ولایت در امور و اجراء قوانین اختیاری ندارد. از بحث اجرا و نظارت که بگذریم او تلاش می‌کند تا برای حاکم محدودیت قائل شود. منتهی این محدودیت را در بحث حاکم غیر دینی و در موضعی که سخن از سلطنت مشروطه است، مطرح می‌کند. او در این موقع تلاش دارد و حتی وظیفه خود می‌داند که هرچه بیشتر سلطنت را مقید سازد، زیر اساس سلطنت را غضبی می‌شمارد و معتقد است اگر منکری دارای مراتب باشد، از هر چند مرتبه آن که بتوان، باید نهی از منکر کرد. بنابراین هر قدر بتوان یک



۱۳ فروردین ۵۸، شرکت در فرایند جمهوری اسلامی





فروردین ۵۸، قم در منزل مرحوم حاج احمد خمینی

بی توجهی به آن، ارائه تحلیلی جامع از شخصیت او را (لااقل در نگاه اول) دشوار می‌سازد. آیت‌الله طالقانی به تکرار این عقیده داشت و بر آن پای می‌فشرد، لیکن از اقدامات مسلحانه نیز حمایت می‌کرد. شهید نواب صفوی، مدتی در درس تفسیر او شرکت می‌کرد. در زمانی که رژیم در تعقیب نواب بود و دیگران نواب را تنها گذاشتند، او به نواب پناه داد. از سوی دیگر از سازمان مجاهدین خلق حمایت می‌کرد؛ سازمانی که در آن زمان هویت اسلامی داشت و با رژیم مبارزه مسلحانه می‌کرد. این گروه خود را پرورش یافته طالقانی می‌دانست.

به راستی این شیوه برخورد او از کجا منشأ می‌گیرد و چگونه قابل توجیه است؟ آیت‌الله طالقانی شخصیتی متأثر از دین و قرآن دارد. در قرآن هم آیات فرهنگی داریم و هم آیات مربوط به جهاد و مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی و کفر. این مقاله جای تبیین این دو دسته از آیات قرآنی و جایگاه آنها نیست، لیکن از برخی از سخنان و رفتارهای آیت‌الله طالقانی برمی‌آید که ایشان تحمل دیگران را منوط به این می‌داند که در عمل و رفتار، فساد نداشته باشند و در مقام عمل خیانتی و جنایتی را مرتکب نشده باشند. او معتقد است این گونه افراد نباید در ساختار حکومت وارد شوند. او در بیان سرگذشت جریان مشروطه خواهی می‌گوید، «مگر ما در مشروطیت،

هفتاد و خرده‌ای سال قبل، قانون اساسی نوشتیم؟... همین قدر که قانون اساسی تدوین شد و توده انقلابی مردم خیال کردند که تمام شد، رفتند دنبال زندگی شان، دوبرتبه همان‌هایی که اطرافیان محمد علی‌شاه و قاجار به بودند و اشراف و طبقات، آمدند توی مجلس، بعد هم از وسط اینها رضاخان آمد بیرون». او در مبحث حکومت، افراد را به نوعی، به محرم و نامحرم تقسیم می‌کند و گروهی را که عملکرد سوءدارند، نه تنها مجاز به شرکت در حکومت نمی‌داند، بلکه طردشان را لازم می‌شمارد. آیت‌الله طالقانی در بیان جریان به حکومت رسیدن حضرت علی (ع) می‌فرماید، «افرادی که پیامبر آنها را مجازات نکرد و آزادشان کرد و جزو «طلاق» به حساب می‌آمدند، به دستگاه حکومت نفوذ کردند و هر روز امتیازی بردند. حضرت علی (ع) با یک برخورد انقلابی افراد حکومتش را غربال کرد و آنها را بیرون ریخت. همین‌ملکرد برای جامعه امروز ما لازم است. طبیعی است کسی که به اخراج انقلابی افراد فاسد معتقد است، نمی‌شود ورود آنها را به دستگاه مجاز بشمارد.

پایان سخن را به برخوردی خاص از آیت‌الله طالقانی اختصاص می‌دهیم که شدت حساسیت و تنفر او را نسبت به آن دسته از مخالفانی که در عمل فساد کرده‌اند، می‌رساند. ایشان در پی حضور در مجلس خبرگان قانون اساسی روی صندلی نمی‌نشیند و زمین را بر صندلی ترجیح می‌دهد (که تصویر مربوط به این جریان در منابع مربوطه آمده است). او در پاسخ به آیت‌الله بهشتی که از او می‌خواهد برای اینکه سوء تعبیری پیش نیاید طبق آیین نامه عمل کرده باشد، از صندلی استفاده کند، می‌گوید، «این صندلی‌ها جایگاه یک مشت دره و فاسد [در پیش از انقلاب] بوده است و من نمی‌توانم روی آنها بنشینم. اگر خلاف آیین نامه است جریمه‌اش را هرچه که هست، می‌دهم. من مایل بودم به جای کاخ، در مسجد جلسات را برگزار می‌کردیم. این، سرگذشتی است از یک تکرگرا که حتی حاضر نیست بر صندلی مخالفت تکیه زند. ■

چند گام جلوتر از اندیشه‌های درست یا نادرست بشری قرار می‌گیرد. از این روی باید به دیگران اجازه بیان نظر و فعالیت بدهیم و این کار با مال به تقویت دین می‌انجامد. این سخن اگرچه درست است، اما به این نکته نیز باید توجه داشت که این سخن عمدتاً در یک فضای علمی و به دور از مسائل حاشیه‌ای کار آبی دارد و در چکاچاک اندیشه‌ها، افکار سرآمد، اجازه در اوج قرار گرفتن را می‌یابد؛ نه در یک فضای اجتماعی و سیاسی که امور مختلفی چون حب و بغض‌ها، منافع مادی و حزبی، اعتماد یا بی‌اعتمادی نسبت به صاحبان یک اندیشه، در رد یا قبول آن مؤثرند.

۲. شخصیت مورد بحث، پس از اتمام تحصیل، به تهران عزیمت می‌کند و زندگی او در متن جریان‌های فکری و سیاسی می‌گذرد. او این جریان‌ها را به خوبی لمس می‌کند و وجود خارجی آنها را به خوبی درک می‌کند؛ اما برخورد فیزیکی و حتی جلوگیری از بیان نظراتش را عامل رشد آن افکار می‌داند، «مشکل بزرگ‌تری که دین و ملت پس از شهریور ۱۳۲۰ با آن مواجه شد، گسترش سریع اصول مادی و مارکسیستی و تشکیل حزب توده بود. همیشه هیئت حاکمه ایران دچار این اشتباه بوده است که هر عقیده و هر فکری را که برای مصالح و وضع خود مضر تشخیص دادند، خواستند با فشار و زور و زندان و کشتن، از بین ببرند و یا محدود سازند. هیچ فکر و عقیده‌ای را نمی‌شود به این طریق از میان برد و بر فرض که زیر پرده رفت، هر وقت فرصتی به دست آید، به شکل دیگری آشکار می‌شود. معدود کسانی که قبل از شهریور ۱۳۲۰ در سلول‌های زندان به سر می‌بردند با آنکه عده‌ای‌شان از بین رفتند، پس از شهریور ۲۰ با از بین رفتن قدرت و فشار قشریه سرعت گسترش یافتند.»

۳. ایشان به دو دلیل به برخی از مخالفین فکری خود احترام می‌گذاشت؛ الف) چون ابعاد انسانی مثبتی داشتند. ب) در مسائل فکری و عقیدتی، ناخواسته و ندانسته در تصویری نادرست فرو افتاده بودند. ایشان معتقد است به جای طرد، باید به آنها کمک کرد. «همین آقایان افسرهای توده‌ای، در زندان بارها گفتند ما مکتبی ندیدیم و وسیله‌ای برای فریاد نداشتیم که به حزب توده پیوستیم. این یک مسئله را باز هم بگویم: من ناخشنود به این جور مردم فداکار و مقاوم که کشته شدند، بیست و پنج سی سال در زندان بوده‌اند، از جهت انسانیت و نه از جهت مکتب و وابستگی به مکتب خاصی، احترام می‌گذارم.» ما هیچ وقت، هیچ‌کس را طرد نمی‌کنیم.

۴. آیت‌الله طالقانی در عین حال که بین خود و دیگران، اختلاف در راه و عقیده را می‌دید، اما همگان را در اموری مشترک می‌دید و آنها را به اتحاد بر سر مشترکات دعوت می‌کرد و این کار به معنای تأیید همه جانبه دیگران نبود. او مبارزه با استبداد و شوق برای آزادخواهی را نقطه مشترک همه گروه‌های دانش و همگان را به اتحاد بر سر این امور مشترک فرامی‌خواند.

«تنها تقاضایی که دارم این است که دیگر نگذارید دشمن در میان ما نفوذ کند، شما جوانان، هر مسلکی که دارید... ای جوان مذهبی! ای جوان کمونیست! می‌دانم درد چیست، ولی مسئله اینجاست... در این مرحله حساس تاریخی... این ملت دنبال مکتب نیست، دنبال آزادی است. هر روز نگران است که در مرتبه همان اوضاع و همان قدرها و همان دودسته‌های چپاولگر فاسد کثیف بتوانند باز درباری درست کنند و شب‌نشینی‌ها و چپاول‌ها و فسادها و فحشاها...»

از مجموع سخنان آیت‌الله طالقانی روشن می‌شود که او به تکرارگری در اعتقادات قائل نیست، بلکه آن را در عرصه سیاست و اجتماع می‌پذیرد به یک معنا، تکرارگری را ابزار می‌داند نه یک ایده. برخی تمام ایده‌شان تکرارگری است و فراتر از آن، حرفی برای گفتن ندارند. کسی که تمام ایده‌اش، یک ابزار باشد، ارزش یک ابزار را پیدا می‌کند و از او استفاده ابزاری می‌شود. اما شخصیت او بعد دیگری هم داشت که

خود را از نظر دینی بدانند و با آن میزان بسنجند که هر مسلک و نظامی چه اندازه به مبانی و اصول دینی‌شان نزدیک یا دور است. درباره وحدت‌گرایی اعتقادی آیت‌الله طالقانی و نه تکرارگری او می‌توان به سخنان امام خمینی (ره) درباره او استشهد کرد که با بیانی صریح و روشن، درستی راه او را که همان مسیر اسلام اصیل بوده است، تأیید می‌کنند. امام خمینی که فردی تیزبین بودند و در عین حال در تأیید افراد یا جریان‌ها با دقت و احتیاط عمل می‌کردند، در تأیید آیت‌الله طالقانی تعابیر مختلفی دارند از جمله، «مرحوم آقای طالقانی مستقیم بود، مستقیم فکر می‌کرد، مستقیم عمل می‌کرد، انحراف به چپ و راست نداشت. نه غرب زده بود و نه شرق زده، اسلامی بود، دنبال تعلیمات اسلام بود.» حضرت امام (ره) در جای دیگری می‌فرماید، «آقای طالقانی ابعاد مختلفی داشت. اولاد پیامبر بود، عالم بود، خدمتگزار بود، متفکر بود، مفسر قرآن بود، انسانی متعهد بود... مخالف با چپ و راست بود.» در ادامه بحث، این سؤال اساسی مطرح می‌شود که شخصیتی چون آیت‌الله طالقانی که به دین اعتقاد کامل دارد، در عرصه سیاست چرا حضور مخالفانی را که بعضاً تفکرات مخالف با دین و حتی در تضاد کامل با دین هستند و حضور آنها و قدرت یافتن آنها مساوی است با تضعیف دین در جامعه، می‌پذیرد؟ برای پاسخ به این سؤال و بر اساس آثار ایشان به چند نکته اشاره می‌کنیم.

۱. او اعتقاد راسخ دارد که هر فکری از سوی هر کسی در مخالفت با دین مطرح شود، در برابر اسلام تاب مقاومت ندارد و اسلام همیشه



**لیکن از برخی از سخنان و رفتارهای آیت‌الله طالقانی برمی‌آید که ایشان تحمل دیگران را منوط به این می‌داند که در عمل رفتار، فساد نداشته باشند و در مقام عمل خیانتی و جنایتی را مرتکب نشده باشند. او معتقد است این گونه افراد نباید در ساختار حکومت وارد شوند.**



بازدید از کاخ سعدآباد

